



## **بهشت عاقبت آنهاست که تقوا را مراعات کرده اند/ هر غذایی را نخورید و هر جایی غذا نخورید**

آیت الله محمدعلی جاودان در درس اخلاق خود گفت: بهشت عاقبت آنهاست که تقوا را مراعات کرده اند، مراقب چشم شان بوده اند، مراقب گوششان بوده اند، مراقب زبان شان بوده اند، هر غذایی را نخورده اند، هر جا غذا نخوردند. ببینید هر غذایی را نخوردند و هر جایی غذا نخوردند.

آیت الله محمدعلی جاودان در درس اخلاق خود گفت: بهشت عاقبت آنهاست که تقوا را مراعات کرده اند، مراقب چشم شان بوده اند، مراقب گوششان بوده اند، مراقب زبان شان بوده اند، هر غذایی را نخورده اند، هر جا غذا نخوردند. ببینید هر غذایی را نخوردند و هر جایی غذا نخوردند.

به گزارش خبرگزاری مهر، گزارش درس اخلاق آیت الله محمدعلی جاودان که در مورد ویژگیهای اخلاقی حضرت امام خمینی(ره) بیان شده است از نظر شما می گذرد.

مرحوم حاج آقا مصطفی از دنیا رفته بود. ظاهراً امام خبر نداشتند. خبر به نجف رسیده بود و بزرگان نجف مضطرب شده بودند که اگر ایشان خبردار شود چه می شود؟ ایشان به منزل تشریف آوردند و دیدند آقایان از بزرگان و غیر بزرگان گوش تا گوش نشسته اند. حالا مهمان اند دیگر. وارد شدند. خیلی عظیم است ها آقا. بعد اینها شروع کردند که کم کم مساله را بگویند و آهسته آهسته خبر را بگویند که ناگهانی نشود و خدایی نکرده ایشان سکتہ نکنند. پدر است دیگر. یک کمی مقدمات گفتند که کمی بوی این را بدهد. ایشان هم داشتند تمام حرف ها را گوش می دادند. بعد فرمودند چطور شده؟ مگر مصطفی مرده؟ خب مرده که مرده. به همین سہلی. شما دارید مقدمات می چینید که خبر مرگ ایشان را بدهید. فرمودند می خواهید بگویید مصطفی مرده؟ خب مرده که مرده. فردا به تشییع آمد. مانند تمام تشییعهای دیگری که می رفتند، هفت قدم دنبال جنازه آمدند و به خانه رفتند. کتاب و درس را باز کردند و شروع کردند به درس خواندن. معنای این چیست؟ یک مرد از میان شماها بگوید معنای این چیست؟ این ضابطه دستش است. اختیار خودش دستش است.

وقتی یک حادثه بزرگ اتفاق می افتد، اختیار خودش را دارد. نه اینکه حادثه بزرگ نباشد. نه اینکه نمی فهمند. ولو حادثه بزرگ است، او را از سر جایش تکان نمی دهد. همانطور که نشسته بود، نشسته بود. دختر ایشان باردار بود. بعد او را به بیمارستان بردند. برایشان خطر وجود داشت. نجف بودند دیگر. وسایل نبود و نمی دانم چطور بود. در اینجا راحت عمل می کنند و بی خطر برطرف می شود. سابقاً خیلی از خانم ها سر زایمان از دنیا می رفتند. یا بچه از بین می رفت یا مادر. خب آمدند به ایشان عرض کردند که زایمان ایشان خطرناک است. شما اجازه می فرمایید بچه را از بین ببرند که مادر سالم بماند؟ گفتند نه. او یک انسان است. یک موجود زنده است. چون فرزند پدر و مادر مسلمان است، وقتی متولد می شود مسلمان است. درست است؟ این مسلمان است و آن هم مسلمان است. نه می شود این را فدای آن کرد و نه می شود آن را فدای این کرد. چکار کنیم؟ باشد. همینطوری باشد. من همینطور مدام فکر کردم که خدایا چطور می شود؟ ما باشیم به آنی می گوئیم وقتی خطر هست بچه را فدا کنید دیگر. نمی شود. شرعاً نمی شود. الحمدلله هم بچه سالم ماند و هم مادر.

من از چه گذشتم؟ شرعاً نمی شود فرزند را فدای مادر کرد یا مادر را فدای فرزند کرد. هیچ کدام نمی شود. چه کار کنیم؟ همینطور رها کنید ببینید خدا چه می خواهد. خدا آقای عسکراولادی را رحمت کند. گفت همان حدود و یا شاید هم شب پانزده خرداد بود. شماها نمی دانید آن زمان چگونه بود. نبودید. از اینجا که بیرون می رفتی تحت کنترل بودی. احساس می کردی پنج نفر دور تو هستند. فشار ساواک تا این حد بود. حالا ایشان داشتند به قم می رفتند تا بگویند چکار کنیم. ایشان به دوستانش من جمله آقای عسکراولادی گفته بودند اگر طوری شد بازار را ببندید. بروید طبق معمول زندگی تان را بکنید. می دانستند که اینها طرح دارند که بازار را ببندند و مردم را به کوچه بکشند و آنها را به رگبار ببندند. می خواهند صدا را خفه کنند. همانطور هم شد دیگر. در پانزده خرداد کشور به مدت پانزده سال آرام شد. حالا آقای عسکراولادی شبانه به چه زحمتی خودشان را به ایشان رساندند. یک بار در تلویزیون این را تعریف می کردند. عالم شلوغ بود. اینها از اضطراب نمی دانستند چکار کنند. امام نشسته اند و کتاب جواهر را باز کرده اند و دارند درس فردایشان را مطالعه می کنند. خب مگر می شود؟

وقتی انسان مضطرب است، فقط اگر یک ذره مضطرب باشد، نمی تواند درس بخواند. آن دوست مان گرفتار بود. می گفت من این روزنامه را می گذارم و یک ساعت و نیم بعد حواسم جمع می شود و می بینم هنوز یک ستون از روزنامه را هم نخوانده ام. ایشان نشسته اند و خیلی آرام دارند درس شان را مطالعه می کنند. ایشان را همان شب گرفتند. یادم هست که پدرم تعریف می کردند نزدیک سحر آمدند در منزل و در زدند و آقای اشراقی آمدند دم در. گفتند برو با تو کاری نداریم. بگو او بیاید. پدرم می گفت عبايي که به دوششان انداخته بودند عباي منزل بود. یک عبايي بود که تمیز و پاک بود و با آن نماز می خواندند. بیست سال بود که از آن استفاده می کردند و ساییده شده بود. ایشان می خواستند بروند بیرون. خب عباي بیرون جداست. در تاریکی نشد دیگر. همان عباي کهنه و نیم دار را به دوش کرده بودند و رفته بودند دم در. گفتند من روح الله هستم. خب. آن بیچاره هایی که به دنبالشان آمده بودند ترسیده بودند. اما ایشان بعدها فرمود والله نترسیدم. والله نترسیدم. یعنی یک ذره هم نترسیدند. بابا عالم به هم ریخته. شما که آن وقت نبودید. بعد هم وسط راه وقت نماز شد. ایشان وضو داشت دیگر. بیداری سحرش را انجام داده بود و نماز شبش را خوانده بود و آمدند در زدند که ایشان را ببرند و سوار شد و رفت. به نظرم برای اینکه

رد گم کنند ایشان را سوار یک فولکس واگن کرده بودند. ماشین های محافظ در جلو و عقب بودند اما ایشان را در یک فولکس واگن نشانده بودند که معلوم نشود. بعد وقت نماز شد. گفت آقا نگه دار من نماز بخوانم. گفتند نمی شود آقا باید برویم. وقتی نمی شود و شما سوار ماشین هستی و نمی توانی قبله را مراعات کنی و نمی توانی آرامش نماز را مراعات کنی، چون بدن باید در حین نماز استقرار داشته باشد دیگر؛ خب وقتی نمی شود چاره ای نیست دیگر. هریک از شرایط را که می توانی حفظ کنی، حفظ می کنی و هرکدام نمی توانی، نمی توانی دیگر. اضطرار است. بعد همانجا نماز خواندند. باز هم خونسرد.

گفتند بعد از اینکه ایشان آزاد شدند و به قم برگشتند مرحوم آیت الله اراکی به دیدن ایشان آمده بود. سلام علیکم و صبحکم الله. ایشان نسبت به آقای اراکی علاقه داشتند. احوال پرسی و مسائل معمولی انجام شد و ایشان فرمودند آقا آن تقریرات درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم چاپ شده. ایشان شاگرد حاج شیخ عبدالکریم بود و درس های ایشان را نوشته و حالا درس های ایشان را چاپ کرده اند و مثلا داشتند می گفتند که دو جلدش چاپ شده و دو جلدش در چاپخانه است و این حرف ها. بعد تمام شد. ایشان آن طرف اتاق نشستند و ایشان این طرف اتاق. بیست دقیقه نیم ساعت ساکت بودند. شما می توانید یک دقیقه ساکت بمانید؟ همین جا یک دقیقه جلسه را رها کنیم شلوغ می شود. به این اصطلاحا می گویند ضبط نفس. ایشان تا این حد ضبط نفس داشتند. یعنی تا این حد اختیار خودش دست خودش است. می شود اینگونه شود. خب برای شادی روح پر فتوح ایشان سه صلوات بفرستید.

می خواهیم یک ذره از بهشت بخوانیم. در آیه 35 سوره مبارکه رعد می فرماید: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** مثال آن باغ هایی که به متقیان وعده داده شده است. قبلا برایتان عرض کرده ام جنت یعنی باغ هایی که زمین هایش پوشیده است. هیچ جا زمین خالی در آن باغ پیدا نمی کنید. هرچه هست از درخت و گل و گیاه پوشیده است. **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** زیر این درختان نهرهای جاری است. اینها مطابق میل ماست. **أَكْلُهَا دَائِمٌ** این یعنی چه؟ یعنی دائم می خورند؟ مگر مرغ و خروس است؟ طرح مرغ و خروس ها این است که دائم خوراک می خورند. **وَوَلَّيْهَا سَائِبَ دُرِّحَتَانِ** آنجا همیشگی است. خوراکش از این مدل که مرغ و خروس می خورند نیست. **تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا** این عاقبت آنهاست که تقوا را مراعات کرده اند. مراقب چشم شان بوده اند. مراقب گوششان بوده اند. مراقب زبان شان بوده اند. هر غذایی را نخورده اند. هرجا غذا نخوردند. ببینید هر غذایی را نخوردند و هرجایی غذا نخوردند. **وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ** التارُ پایان کار کافران آتش است. این یک دانه. یک چیزی فرموده بودند که باید این را عرض کنم. در آیه فرمود: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** مثال آن بهشتی که به متقیان وعده داده شده است. مثال است. داریم برای شما مثال می زنیم. این یک تفسیر مساله است. داریم برای شما مثال می زنیم. واقعیت بهشت را که نمی شود گفت. واقعیت بهشت را نمی شود گفت. شما نمی توانید بفهمید و ما نمی توانیم بگوییم. مثالش را برایتان می گویم.

در آیه 15 سوره مبارکه محمد (صلي الله عليه و آله وسلم) می فرماید: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** مثال آن بهشتی که متقیان را به آن وعده داده ایم. آنجا یک چیزی فرمودند. فرمودند **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** **أَكْلُهَا دَائِمٌ** **وَوَلَّيْهَا سَائِبَ دُرِّحَتَانِ** است که زیر درختانش نهرها جاری است. اینجا دارند آن نهرها را توصیف می کنند. **فِيهَا أَنْهَارٌ** اینجا چهار نوع نهر را نام می برند. چهار نوعش را می گویند. **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** **فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ** یک نهرهایی هست که در آنها آب جاری است. مانند نهرهای این جهان. اما این آب ها به گونه ایست که اگر کمی بماند رنگش عوض می شود و تیره می شود. یک کمی بیشتر بماند بو می گیرد. یک کمی بیشتر بماند، انتهایش لجن می گیرد. شما لجن ندیده بودید. سابقا که در خانه ها حوض داشتند، اگر یک کمی می ماند، ته آن لجن می بست. این آبی که آنجاست اصلا عوض نمی شود. همیشه به همان زلالی و شادابی اولیه است.

**وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ** نهرهایی است که در آنها شیر جاریست و اصلا مزه این شیر عوض نمی شود. ترش نمی شود. شیر که می ماند ترش می شود. اما آن نمی شود. **وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمَرٍ** یک نهرهایی است که از شراب است. **لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ** آنها که از آن می نوشند به یک لذت می رسند. ما اینها را به لفظ های این عالمی می گویم. چون لفظ آن عالمی که نداریم. آن عالم که لفظ ندارد. ما از لفظ های این عالمی به کار می بریم. ما همه آن را در حیطه فهم این جهانی می فهمیم. اما اینگونه نیست. اینگونه نیست. **وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمَرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ** **وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى** یک نهرهایی است که از عسل مصفا است. هیچ مومی در آن نیست. **وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** برای ایشان یعنی برای متقون از همه انواع میوه ها هست. **وَمَغْفِرَةٌ** **مِنْ رَبِّهِمْ** آمرزش الهی. این را دیگر باید حس کرد. آن آب خوردنی است. اما مغفرت که خوردنی نیست. انسان بخشش خدا را حس می کند. آن حس چقدر لذت بخش است؟ نمی دانیم.

در آیه 72 سوره مبارکه توبه می فرماید: **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِزْقًا** مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ خدای تبارک و تعالی به مومنین و مومنات وعده کرده است. ببینید در جانب انسانیت و از حیث انسانیت بین زن و مرد فرقی نیست. اینهایی که اینجا گفته می شود همه ثمرات انسانیت است. در ثمرات انسانیت بین زن و مرد فرقی نیست. هر دو انسان هستند. قوانین و احکام شان در اینجا فرق می کند اما اینها مربوط به بخش انسانیت نیست. در بخش انسانیت یکسان هستند. **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** هرکس مومن است. زن باشد یا مرد باشد فرقی نمی کند. چه وعده کردیم؟ **جَنَّاتٍ** جنات را چه معنا کردیم؟ باغ هایی که زمین هایش از سبزی و خرمی پوشیده شده است. **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** زیر درختانش نهرها جاری است.

خَالِدِينَ فِيهَا آنها در آن باغ ها ابدی هستند. عرض می کردیم که خب حوصله آدم سر می رود. همین جا اگر انسان به یک باغ برود و به او بگویند آقا برای همیشه اینجا بمان، به آنی برایش زندان می شود. دیگر هیچ گلی که در آنجا روییده برایش لذت بخش نیست. آنجا اینگونه نیست. تازه آنجا آدم به آزادی می رسد. اینجا آنهایی که آزاد هستند آزاد نیست. چون گرفتارند. به صدا گیر. نمی تواند هرچه می خواهد بخورد. آدم هایی که آزاد هستند. ما که به مرحمت خدا مقدار زیادی آزاد نیستیم. آنهایی که آزاد هستند، نمی تواند هر چیزی بخورد، هرکاری می خواهد بکند و هر حرفی بزند. نمی تواند. هزارتا بند هست. نمی تواند. این دنیا برای آدم هزار تا بند دارد. آنجا آدم آزاد است. این از نعمت های بسیار بزرگ بهشت است. آدم آنجا به آزادی می رسد. این را چه کسی در خاطر دارد؟ بارها در قرآن مانند آیه 35 سوره مبارکه قاف دارد که لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا هرچه می خواهند. آقا اینجا هیچ کس هرچه بخواهد نیست. هیچ کس. هیچ صاحب قدرت بزرگی. همه محدود هستند. حالا این محدودیت ها کم و زیاد دارد. یکی محدودیت مالی دارد. یکی محدودیت دیگر دارد. این جهان پر از محدودیت است. دست و بال آدم را بسته. آنجا هیچ دست و بالی بسته نیست. لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا هرچه بخواهند.

در ادامه آیه 35 سوره قاف می فرماید: وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ فقط ما هستیم که از مومن بیشتر داریم. فقط خدای تبارک و تعالی است که از مومن بیشتر دارد. فقط خدا. هرچه بخواهند. خب. فرمود: جَتَاتِ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا در ابدیت و در آزادی مطلق. من لفظ آزادی مطلق را نمی گویم. می گویم آدم آنجا به سلطنت می رسد. اینجا هیچ صاحب سلطنتی، سلطنت واقعی ندارد. زمان ناصرالدین شاه، در جریان تنباکو خانم ها ریختند کنار کاخ. شعار می دادند شاه باجی خانم. شاه شده بود شاه باجی خانم. هیچ کس سلطنت نمی کند. این صاحب سلطنت است. اما سلطنت نمی کند. ایشان درست سر روز پنجاه سالگی به حضرت عبدالعظیم رفته بود و میرزا رضای کرمانی او را با گلوله زد. طبیب گفته بود چون قلب این قوی بوده به قلبش خورده. اگر قلب عادی بود، گلوله به قلب نمی خورد و از کنار قلب عبور می کرد. چون قلب قوی بوده، گلوله به قلب خورده. اینجا پادشاه است و سلطنت ندارد. آنجا سلطنت دارد. این «هرچه بخواهد» خیلی مهم است ها. خب یک نعمت دیگر هم هست. وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً خانه های پاک و پاکیزه. مسکن پاک و پاکیزه. من نمی فهمم یعنی چه. ببینید شما در خانه خودت اگر توجه نکنی و دستت بی حساب به دیوار بخورد، درد می گیرد. آنجا اگر دست کسی به دیوار بخورد درد نمی گیرد. اینجا ممکن است من در پله های خانه خودمان لیز بخورم و پاهایم بشکند. آنجا کسی لیز نمی خورد و اگر هم لیز بخورد پایش نمی شکند. مثال عرض می کنم. هیچ چیز رنج آور وجود ندارد. هیچ چیز.

در آیه 14 سوره مبارکه آل عمران نعمتهای دنیایی را می شمارد: رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ همینطور شماره اند. نعمتهای این دنیا، فرزند است، زن است. مثلا ماشین ها. حالا امروز ماشین است و دیروز اسب بوده. طلا، نقره. همینطور می شمارند. ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ عاقبت خوب نزد خداست. آقا عاقبت خوب کسب کردنی است. ما مدام دعای عاقبت خوب می کنیم اما عاقبت خوب کسب کردنی است. اگر کسی به گناه عادت نکرده باشد، عاقبت به خیر می شود. اگر کسی به گناه عادت نکرده باشد. خب؟ در آیه 15 سوره مبارکه آل عمران می فرماید: قُلْ أُوْتِيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ حالا بهتر از اینهایی که گفتیم را به شما خبر بدهیم؟ همان چیزهایی که شمردیم، بهتر از اینها را به شما خبر بدهیم؟

لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَتَاتٌ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ برای آنهایی که در این دنیا تقوا را انتخاب کردند و از خودشان مراقبت کردند، باغ هایی است که زیر درختانش نهرها جاری است. خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ آنجا گفتند مساکن طیبه و اینجا می فرمایند ازواج مطهره. همسران پاک. بعد می فرماید: وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ در آیه 72 سوره مبارکه توبه هم همین را فرمود. بهتر از وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَتَاتٍ عَدْنٍ که گفتیم جنات عدن یعنی جایی که دست نخورده است. ببینید این بهشت را شما خودت ساخته ای. این بهشت را با کارهای خوبت ساخته ای. اگر ده هزار درخت گل کاشتی، خب ده هزارتا درخت گل داری. اگر صد هزارتا، خب صد هزارتا داری. اگر هم دوتا، خب دوتا داری. خودت ساخته ای. بهشت خودت است. بهشت خودت است. آیا فرض دارد که کس دیگری داخلش شود؟ نه. اینجا در خانه آدم، ذره ذره خانه را من ساخته ام. مثلا از پدرم به ارث رسیده. ذره ذره ستون هایش را خودم ساخته ام. اصلا خودم بنا بوده ام و خودم ساخته ام. اما می شود خانه که تمام شد شما را بیرون کنند و یک شخص دیگری بیاید داخلش بنشیند. اما آنجا فرض ندارد. آن که من ساخته ام مال من است. معنای واقعی ملکیت آنجا وجود دارد. این ملک شماسست. این مال شماسست. فِي جَتَاتٍ عَدْنٍ دست نخورده است.

به همین دلیل که من خودم این را ساخته ام. گلهایش را خودم کاشته ام. رسول خدا فرمود هر ذکری که شما می گویند، هر سبحان الله و الحمد لله که می گویند یک درخت در بهشت برایتان غرس می شود. روایاتش مشهور است. آن بنده خدا گفت که آقا معلوم می شود ما خیلی درخت داریم. فرمود اگر آتشی نفرستید که آن را بسوزاند. یک کسی یک حرفی می زند و دل مادرش می سوزد. پدر بدتر. دل پدر دیرتر می سوزد و اگر بسوزد سخت تر می شود. مثلا. وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَتَاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ آنجا هم گفتند وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ رضای خدا هم هست. اینجا هم می فرمایند رضای خدا از همه آن نعمت هایی که شمردیم بالاتر است. تازه اینجا مگر چقدرش را شمردند؟ مگر قرآن چقدرش را گفته بود که ما بدانیم؟ چه مقدار؟ حالا اگر گفتیم، مگر چه مقدار توانستیم بفهمیم که آنجا چگونه است؟ ببینید چقدر برایتان تکرار کردم؟ عرض کردم یک دانه برگ از آن درخت های بهشتی را به این عالم بیاورند، این عالم باغ بهشت می شود. کویر لوت وجود نخواهد داشت. عالم به یک دانه برگش سبز و خرم می شود. ببینید اصلا از حیطة فهم ما بالاتر است. اگر یک قطره از آب دهان یک بهشتی در این پنج اقیانوس بزرگی که داریم که قدیم ها می گفتند هفت دریا، اگر بر این هفت دریای شور بریزد، همه آنها شیرین می شوند. وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً

فِي جَنَّتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ رضای خدا از همه این نعمت هایی که شمردیم بالاتر و بزرگ تر است. انسان باید آن را حس کند.

در مورد مغفرت هم عرض کردم که انسان باید آن را حس کند. یعنی به جانش حس کند. اینجا هم آن فرد بهشتی که به این نعمتها رسیده آن رضای خدا را احساس می کند. اگر آن را از او بگیری، چیزی نمی ماند. این رضایت برترین نعمتی است که شخص بهشتی احساس می کند. یک چیزی درمورد جهنمی ها هست که خیلی جای ترس دارد. واقعا جای ترس دارد که نکند خدایی نکرده ما هم گرفتار شویم. آدم بد به جهنم می رود. درست است؟ جهنم هم نتیجه کارهای خودش است. همانطور که آدم بهشت را خودش می سازد، جهنم را هم خودش می سازد. هر آتشی که در جهنم هست خودم به پا کرده ام. خب حالا می روم در آتشی که خودم درست کرده ام می سوزم و اوقاتم تلخ می شود. این خیلی بد است. از خدای تبارک و تعالی بغض در دل می گیرد. هرچه بغض می گیرد، آتشش سخت تر می شود. وقتی آتش سخت تر می شود، بغض بیشتری به دل می گیرد. تا ابد ادامه پیدا می کند. خدا پیش نیاورد. این را عرض کردم که آن سویش را عرض کنم. هرچه این بهشتی از خدا راضی تر می شود، بهشتش بزرگ تر می شود. تا چه زمانی؟ تا ابد. حالا می بینید که من این را به لذت یک غذای حرام می فروشم. بی نهایت را به یک غذا. به یک نگاه. در آیه 130 سوره مبارکه بقره می فرماید: وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ هرکس از راه و رسم ابراهیم روی می گرداند، سفیه است. سفیه کسی است که یک درجه کمتر از دیوانه است. اگر پول به دستش بدهی، پولش را حرام می کند. لذا معامله سفیه باطل است. اگر کسی به آن اندازه نرسیده که بین خیر و شر خودش فرق بگذارد، سفیه است. می فرمایند هرکس از راه رسمی که ابراهیم برای شما آورده روی بگرداند، سفیه است. ما می گوئیم سبک عقل.